

تنها ۱۱۹ نفر عضو حزب بودند و از این عده بیش از صد نفر کارمند و تنها در حدود يك دوجین آنان از کارگران ساده بودند. ۸۶۰ چنین نسبتی بدون شك در مورد بسیاری از کارخانه ها صحت دارد.

به موازات تغییر ترکیب اجتماعی اعضای حزب، حذف گارد قدیمی حزب نیز عملی گردید. از ۸۵۲/۵۸۸/۱ عضو حزب در اول مارس ۱۹۳۹، تنها ۱/۳ درصد آنها اعضای حزب از زمان انقلاب ۱۹۱۷ و ۸/۳ درصد اعضای سال ۱۹۲۰ که پایان جنگ داخلی است، بودند. ۸۷۰ در پایان هیجدهمین کنگره در واقع تأیید گردید که ۷۰ درصد اعضای حزب از سال ۱۹۲۹ به بعد به عضویت حزب درآمد هاند. درست پیش از انقلاب فوریه، اعضای حزب ۲۳/۶۰۰ نفر، در اوت ۱۹۱۷ ۲۰۰/۰۰۰ نفر و در مارس ۱۹۲۱ ۷۳۰/۰۰۰ نفر بودند. ۸۸۰ بدینسان، بدیهی است که در ۱۹۳۹ تنها در حدود يك چهارم هم اعضای ۱۹۱۷ و در حدود يك ششم اعضای ۱۹۲۰ هنوز در حزب بودند.

مرگ طبیعی، توجیهی برای نابدید شدن گارد قدیم و آن هم در چنان سطح وسیعی نمی تواند باشد. زیرا اکثریت اعضای حزب در ۱۹۱۷ و ۱۹۲۰ بسیار جوان بودند. حتی در ۱۹۲۷ ۵۳/۸ درصد از اعضای حزب کمتر از ۲۹ سال داشتند، ۳۲ درصد از آنان بین ۳۰ و ۳۹ سال ۱۱/۴ درصد بین ۴۰ و ۴۹ سال و تنها ۲/۸ درصد بیش از ۵۰ سال عمر داشتند. ۸۹۰

حقایق پیششار دیگری، نشان دهنده این واقعیت است که چگونه و تا چه حد استالین به کشتار رهبران حزب بلشویک پرداخت.

اولین دفتر سیاسی در دهم اکتبر ۱۹۱۷ (هنوز این نام را نداشت)

از لنین، تروتسکی، زینوویف، **Zinoviev**، کامنوف **Kamenov**، سوکولینکوف **Sokolonikov**، بونوف **Bubnov** و استالین^{۹۰} تشکیل میشد. در ۱۹۱۸ بوخارین نیز به آنان پیوست. در ۱۹۲۰ پروبرازنسکی **Preobrazhensky** و سربریاکوف **Serebriakov** هم به آنان پیوستند. اما یکسال پس از آن زینوویف و تامسکی **Tomsky** جایگزین آنان شدند و در ۱۹۲۳ رایکوف **Rykov** جایگزین بوخارین شد. ۹۱۰

در طی جنگ داخلی دفتر سیاسی از لنین ، تروتسکی ، کامنسرف ،
 بوخارین و استالین تشکیل میشد. از میان همه این شخصیت های رهبری
 فقط لنین و استالین به مرک طبیعی در گذشتند . زینوویف ، کامنوف ، بوخارین
 رایکوف و سربریاکوف ، هر کدام پس از دادگاه ه های فرمایشی اعدام شدند ،
 تروتسکی در مکزیک توسط پلیس مخفی (GPU) بقتل رسید .
 تامسکی در شب دستگیری اش خردکشی کرد و پس از مرگش او را بعنوان
 " دشمن خلق " و " فاشیست " بد نام کردند . سوکولینکف محکوم به زندان
 دراز مدت شد. و پروبراژنسکی و بوبنوف در دوران " پاکسازی وسیع " ناپدید
 شدند .

لنین در سندی که مشهور به " وصیت نامه " اوست شش نفر را بوسیله
 نام برد . از این شش نفر ، چهار نفر آنان پس از " محاکمه " به فرمان
 استالین اعدام شدند ، آنها عبارت بودند از پلاتاکوف Platakov
 بوخارین (در مورد این دو نفر لنین نوشت " به اعتقاد من ، آنها قادرترین
 نیرو در میان جوانترین افراد هستند ") ، زینوویف و کامنوف . تروتسکی
 بقتل رسید و تنها کسی از میان این شش نفر که لنین با دلی برخورد در
 باره او سختگفت همان قاتل پنج نفر دیگر بود !

از ۱۵ نفر اعضای نخستین دولت متشکل بلشویک (شورای مردم —
 کمیسرها ی اکتبر ۱۹۱۷) ، تنها یک نفر ، یعنی استالین ، " پاکسازی "
 نشد . چهار نفر از اعضا : لنین ، نوکین Nogin ، اسکورتسرف
 استپنوف Skvortsov - Stepnov و لونا چارسکی بیه
 مرک طبیعی در گذشتند و چهار ده نفر دیگر ، تروتسکی ، رایکوف ،
 شلیاپنیکوف Shliapnikov ، کریلینکو Krylnko
 دایبنکو Dybenko ، آنتوتوف اوسنکو Antonov - Ovsenko
 لوموف - اوپوکوف Lomov - oppokov ، میلیوتین Miliutin
 گلیوف - آویلوف Glebov - Avilov و تودوزوویچ
 Teodorovich یا بفرمان استالین کشته شدند و یا در
 زندان در گذشتند .

همه مقامات ارشد وزارتخانه های مختلف بارها " پاکسازی " شدند .

برای نمونه ، کمیسرهای کار ، یکی پس از دیگری برکنار و اعدام شدند و یا به زندان فرستاده شدند . نخست شایاپنیکوف ، سپس و . اسمیرنوف

V. Smirnov میخائیل اوگلانوف Mikhail Uglanov و سرانجام

و . و . اشیت V.V. Schmidt بودند .

از میان کسانی که بعنوان "سک های فاشیست" پاکسازی شدند :

تروتسکی چنان ایهیتی در حزب داشت که پیش از و یا پس از جنگ داخلی ،

حزب ، "حزب لنین و تروتسکی" خوانده میشد ، و دولت هم به همین نام

معروف بود ، رایکوف ، پس از مرگ لنین ، بعنوان رئیس شورای مردمی

کمیورها (به عبارت دیگر نخست وزیر) جانشین او شد ، زینوویف رئیس

هیئت رئیسه کمیته اجرائی (برابر با رئیس جمهور) بین الملل کمونیست

و تامسکی رئیس کنگره اتحادیه کارگری بودند . دیگران نیز همه باضافه امرای

ارتش پاکسازی شدند . معاون کمیسر دفاع م . ن . توخاچوسکی M.N.

Tukhachevsky اعدام گردید و دیگری ژان گامارنیک Jan Gamarnik هنگام

استگیر شدن خودکشی کرد (بنا به اخبار رسمی) ، و مارشال اگوروف

Egorov و پس از چندی اسمیرنوف کمیسر دریائی "ناپدید شدند"

از ۱۵ فرمانده ارتش که در ۱۹۳۵ انتخاب شدند تنها یک نفر پس از پاکسازی

ها در مقام ارشد خود باقی ماند ، یک نفر به مرگ طبیعی در گذشت ، اما

دیگران بعنوان "خیانتکاران" بد نام و "پاکسازی" شدند . ۹۲ تقریباً

همه سفیران شوروی و دونفر از روسای پلیس سیاسی نیز "پاکسازی" شدند :

یاگودا Yagoda که خود توطئه زینوویف - گامنوف را طرح ریزی کرده

بود و یزوف Yezhov که طراح محاکمات بعدی بود . یاگودا خود در

یکی از همین دادگاهها بمحاکمه کشیده شد .

اگر همه آن کسانی که توسط استالین کشته شدند واقعا "فاشیست" و

"خیانتکار" بودند ، این معمای بسیار عجیبی است که چگونه آنها دست کم

۹ رهبری حزب و دولت را در طی انقلاب اکتبر و جنگ داخلی تشکیل دادند

که منجر به انقلاب سوسیالیستی گردید . بدینسان تعداد فراوان "پاکسازی ها" ،

طبیعت ریاکارانه آنها به ثبوت میرساند .

برای افزودن مزاحی به تراژدی "پاکسازی ها" باید گفت که استالین

گناه "پاکسازی" را بر دوش تروتسکیست ها گذارده ، در حالیکه انسان خود نخستین قربانیان او بودند . بنا به ادعای استالین "تروتسکیست ها با پاکسازی کردن خود سعی در ایجاد نارضائی و ناآرامی دارند و بدینسان تروتسکیست های مزدور میتوانند ماهرانه رفقای از رده را بدام بیاندازند و با مهارت آنانرا به باتلاق مرد بار تروتسکیستی بکشانند ." ۹۳ زانوف Zhdanov در سخنرانی هیجدهمین کنگره حزب ، این ادعاها را

تکمیل کرد : که با ادامه "پاکسازی" تروتسکیست ها هدفشان "از بین بردن نظام حزبی است ." بنا به منطق زوانوف ، تفتیش عقاید مذهبی در اسپانیا Spanish Inquisition (در قرون

وسطی روحانیون کلیسای کاتولیک در اسپانیا با شکنجه و اعدام اقدام به نابودی مرتدان کردند (مترجم) هم میتوانست قربانیان خود را متهم کند که آنها خودشان را در آتش میسوزانند ! . در همان سخنرانی ، زوانوف با ذکر نمونه ای ، البته با همان منطق خرد سطح وسیع و وحشتناک "پاکسازی" را آشکار میسازد . او میگوید : "برخی از اعضای حزب به منظور نجات از "پاکسازی" به موسسات پزشکی متوسل شده اند . این یکنواهی پزشک است که در مورد این شهروندان نوشته شده است : "با توجه به وضع بهداشتی و فکری ، رفیق (این آن) در شرایطی نیست که هر دسین طبقاتی بتواند از او بعنوان دستاویزی استفاده کند . روانشناس محلی ، محله اکتبر ، شهر کیف Kіev (امضاء) ۹۴

محدودیت قانون

مارکس معتقد بود که با برقراری سوسیالیسم و براندازی طبقات اجتماعی ، دولت نیز دیگر وجود نخواهد داشت . عدم وجود تضاد بین طبقات یا گروههای دیگر اجتماعی ، وجود هرگونه نظام دائمی تهدید و اجبار را بشکل ارتش ، پلیس و زندان غیر ضروری میسازد . قوانین نیز دیگر وجود نخواهند داشت ، زیرا "قانون بدون نظامی که قادر به تحمیل آن باشد هیچ است ." ۹۵ در نظام سوسیالیستی ، همه تضادهای بین افراد خواهد بود . برای پیشگیری از خطا کارهای افراد که همچنان تا براندازی

فقر — دلیل اساسی : جنایات " در جوامع امروزی — ادامه خواهد داشت — به هیچگونه تشکیلات سرکوب گر نیازی نخواهد بود " . اراده عموم " — به گفته روسو — خود با چنین دشواریهای روبرو میشود و بپسرد آن غلبه میکند . همانطور که استالین یکبار سالها پیش در ۱۹۲۷ گفت : " جامعه سوسیالیستی ، جامعه‌ای بدون طبقات و جامعه‌ای بدون دولت است " . ۹۶

تصویر این نظریات در قوانین جماهیر فدراتیو سوسیالیستی شوروی که در دهم ژوئیه ۱۹۱۸ به تصویب رسید نیز تجلی داشت و چنین تعریف شد ، " اساس هدف قانون اساسی جماهیر فدراتیو سوسیالیستی شوروی یعنی قوانینی که به منظور خدمت به دوران انتقالی کنونی وضع شده است ، برقراری دیکتاتوری کارگران شهر و روستا و همچنین دهقانان فقیر بشکلی قدرت شورائی برابر شوروی است ، تا بدین وسیله به سرکوب کامل بسوزواری براندازی استثمار انسان از انسان و جایگزینی سوسیالیسم که در تحت آن سه تقسیم طبقات وجود دارد و نه قدرت دولتی ، تحقق یخشد " . ۹۷

اما پس از پیروزی استالین ، این خط مشی کاملاً تغییر کرد . سخن — پراکنان استالینیست ، دیگر درباره محور دولت سخن نگفتند و در واقع درست نقطه مقابل آنرا برگزیدند و ادعای " سوسیالیسم در یک کشور " و حتی " کمونیسم در یک کشور " را مطرح کردند . که همان تقویت دولت است . بدینسان پ . ف . یودین P. F. Yudin در ۱۹۴۸ نوشت : " دولت

شوروی ، نیرو و وسیله اساسی جهت ساختن سوسیالیسم و تحقق بخشیدن به جامعه کمونیستی است . بدینسان ، تقویت دولت شوروی ، با تمام قوا ، وظیفه اصلی کنونی و آینده فعالیت در راستا ساختن جامعه کمونیستی است " . ۹۸

و بار دیگر : " تحکیم دولت شوروی ، با تمام قوا ، شرط ضروری ایجاد سوسیالیسم بوده و اکنون برای ایجاد کمونیسم است . بهمان نسبت این یکی از مهمترین قوانین رشد جامعه شوروی است " . ۹۹

یک تئوریسین دیگر شوروی میگوید : " کمونیسم متضمن رجزد یک نظام کامل است که اراده کند ، اقتصاد فرهنگ باشد ، این نظام به تدریج رشد میکند و شکل خود را در شرایط انتقال از سوسیالیسم به کمونیسم می‌جوید . . . از اینروست — که پیشرفت کمونیسم همراه با درجه کمال دولت ما و نظام اقتصاد ما خواهد

- تقویت دولت شوروی و تشدید تمرکز قدرت مرکزی آن تنها می‌تواند
- نتیجه تضاد عمیق طبقاتی باشد و نه پیروزی سوسیالیسم

فصل سوم : اقتصاد يك دولت‌كارگري

تبدیل روابط سرمایه داری تولید به روابط سوسیالیستی تولید

تقسیم کار و تقسیم به طبقات • کارگران و تکنسین ها

انضباط کاری • کارگران و وسائل تولید • روابط توزیع در دوران انتقال •

دهقانان و کارگران • نتیجه گیری

پیش از آنکه به ویژه گیمهای اساسی اقتصاد يك دولت‌كارگري بپردازیم ، اشاره به يك واقعیت مهم ضروری است • مارکس و انگلس انتظار داشتند که انقلاب در کشورهای توسعه یافته آغاز گردد • بدینسان آنان تصور میکردند که جامعه نوین از همان آغاز حیاتش از نظر مادی و فرهنگی پیشرفته‌تر از هر کشور سرمایه داری پیشرفته‌ای باشد • البته هر گونه پیش بینی مشروط است • تاریخ آن چنان که مارکس و انگلس انتظار داشتند بوقوع نپیوست • انقلاب نخست در شوروی ، که یکی از عقب مانده ترین کشورهای سرمایه داری بسود اتفاق افتاد و کارگران بقدرت رسیدند • اما انقلاب‌هایی که در کشورهای پیشرفته تر انجام شد با شکست روبه‌گشت •

تبدیل روابط سرمایه داری تولید به روابط سوسیالیستی تولید

نیروهای تولیدی بر دو گونه‌اند : وسائل تولید و نیروی کار • پیشرفت این دو نیروی تولیدی ، در نظام سرمایه داری — تمرکز سرمایه از یکسو و اجتماعی کردن روند کار از سوی دیگر — شرایط مادی لازم را بسرای سوسیالیسم فراهم میکند •

از میان تمام روابط تولیدی که در نظام سرمایه داری رواج دارد — روابط بین سرمایه دار با سرمایه دار ، بین سرمایه دار و کارگر ، بین خود کارگران ،

بین تکنسین ها و کارگران ، بین تکنسین ها و سرمایه داران و غیره
 تنها يك بخش آن به جامعه سوسیالیستی انتقال پیدا میکند ، و آن روابطی
 است که بین کارگران در روند تولید ایجاد میگردد . کارگرانی که از طریق
 تولید اجتماعی متحد میشوند ، پایه گذار روابط جدید تولیدی هستند و
 برخی از عواملی ، که در نظام سرمایه داری در روابط تولید ، وجود دارد ،
 با جایگزینی سوسیالیسم و از طریق برانداختن سرمایه داران بکلی منسوخ
 خواهد شد و برخی دیگر مانند " طبقه متوسط جدید " (تکنسین ها ،
 حسابداران و غیره) در ترکیب جدیدی جای خواهند گرفت .
 این " طبقه متوسط جدید " بخشی از نیروهای تولیدی را تشکیل
 میدهند و بدینسان از عوامل ضروری تولید هستند . اما موقعیت آنان در
 سلسله مراتب جامعه سرمایه داری بهمان ناپایداری سرمایه داری است .
 سوسیالیسم کاملاً این وضعیت متکی بر سلسله مراتب را که ما فوق پرولتاریه
 قرار دارد در روند تولید مضحک میسازد . و روابطی جدید بین عوامل
 مختلف کار فکری و کاریدی که برای وجه تولید سوسیالیستی ضروری است
 ایجاد میکند . روابط جدید (که در این باره در صفحات بعد بیشتر
 توضیح داده خواهد شد) با دوران انتقالی شروع به شکل گرفتن میکند .
 طبقه کارگر که در آن واحد ، بخشی از نیروهای تولیدی و بخشی از روابط
 سرمایه داری تولید است پایه گذار روابط جدید تولید و نقطه شروعی برای
 پیشرفت نیروهای تولیدی بر اساس همین روابط است . به اعتقاد مارکس :

از میان کلیه وسائل تولید ، مهمترین

قدرت تولیدی ، همانا خود طبقه انقلابی

است . سازماندهی عناصر انقلابی بعنوان

يك طبقه ، مستلزم وجود نیروهای تولیدی است

که میتواند در دامن جامعه کهن بهرور ش

یابد !

تقسیم کار و تقسیم به طبقات

انگلس مینویسد :

در هر جامعه‌ای که تولید بطرز خرد —
 بخودی پیشرفت کرده است — که جامعه کنونی
 ما از این نوع است — تولید کنندگان —
 بر وسائل تولید سلطه ندارند ، بلکه وسائل
 تولید است که بر تولید کنندگان تسلط دارد .
 در چنین جامعه‌ای هراهرم جدید تولید —
 ضرورتاً تبدیل به وسیله جدیدی جهت —
 سلطه بخشیدن وسائل تولیدی بر تولید کننده
 میشود . این مسئله بیش از هر چیز در مورد
 آن اهرمی از تولید صادق است که پیش از
 شروع صنعت بزرگ بیشترین قدرت را داشت —
 یعنی تقسیم کار .^{۲۰}

تقسیم کار که در جدائی کار فکری از کاریدی ظاهر گشت ، از نظر تاریخی
 دارای خصلتی انتقالی است : ریشه این تقسیم کار در جدائی کارگران از وسائل
 تولید ، و حاصل تضاد بین این دو عامل است . به گفته مارکس :

هرشکاری در تولید از يك جهت توسعه —
 نیاید زیرا که در بسیاری جهات دیگر ناپدید
 میشود . آنچه را که کارگر جزئی کار
 detail labourer (کارگری کس — در
 تکنولوژی پیشرفته به کارهای ساده و تکراری
 هر چند ماهرانه و دقیق گمارده میشود . مترجم)
 از دست میدهد ، در سرمایه ای که او را بکار
 می‌گمارد متمرکز میشود . تقسیم کار در صنعت
 کارگر را با قدرت خواست روند مادی تولید ،

بعنوان مایطك فرود یگر و بعنوان یسك نیروی حاكم روبرو میسازد . این جدائی از همکاری ساده‌های آغاز می‌گردد ، جائیکه سرمایه دابر بعنوان هماهنگ کننده و وحدت بخش کار مشترك به فرود کارگر معرفی می‌گردد . این تفکر در صنعت رشد مییابد و کارگران را به کارگر ساده تنزل میدهد . و در صنعت جدید تکمیل می‌گردد ، زیرا علم را تبدیل بیک نیروی تولیدی و جدا از کار میسازد و تا آنجا پیش میرود که آنرا بسعه خدمت سرمایه در می‌آورد .^۳

پیروزی کامل سوسیالیسم ، بمعنای برانداختن جدائی کار فکری از کاریدی است . بدیهی است که برانداختن يك چنین جدائی ، بلافاصله پس از انقلاب سوسیالیستی ممکن نیست ، اما تسلط کارگران بر تولید پلی است بین کار فکری و کاریدی و نقطه شروعی است برای ایجاد ترکیب جدیدی از آنها در آینده ، یعنی برانداختن کامل طبقات .

با در اینجا با مسئله‌های روبرو می‌شویم که در تغییر روابط تولید و در ارتباط بین کار فکری و کاریدی اهمیت اساسی دارد .

کارگران و تکنسین ها

تکنسین ها در نظام سرمایه‌داری و کمونیستی در پروسه تولید عناصر ضروری را تشکیل میدهند و بخش مهمی از نیروهای تولیدی جامعه هستند . اما همانطور که گفتیم ، آنها ، در نظام سرمایه‌داری قشری را در سلسله مراتب تولید ایجاد میکنند و خود بعنوان بخشی از این سلسله مراتب موجودیت می‌یابند . موقعیت انحصاری آنها ، بعنوان وسائل فکری تولید (بوخارین این واژه را بکار برد) از یکسو ، نتیجه جدائی کارگران از وسائل

تولید و از سری دیگر اجتماعی کردن کار است. سوسیالیسم این سلسله مراتب را از بین میبرد، البته این سلسله مراتب در دوران انتقالی به مفهوم مادی رجوع خواهد داشت، اما به مفهوم دیگر از میان خواهد رفت. یعنی حتی پس از انقلاب پرولتری نیز تا زمانیکه کار فکری، حق ویژه تعداد کمی از مردم است، روابط سلسله مراتب در کارخانه، راه آهن و غیره همچنان ادامه خواهد داشت. اما در صورتیکه جای سرمایه دارد در سلسله مراتب، بوسیله دولت کارگری یعنی توسط کارگران بطور اشتراکی گرفته شده باشد و تکنسین ها تحت سلطه کارگران قرار گرفته باشند، به این مفهوم است که سلسله مراتب فکری نابود شده است. تسلط کارگران بر تکنسین ها بمعنای تسلط عناصر کارگری بر عناصر سرمایه داری است و هر چه تسلط کارگری موثرتر باشد سطح مادی و فرهنگی توده ها بالاتر بوده و موقعیت انحصاری کارگران فکری کاهش مییابد، تا آنجا که کاملاً منسوخ شده و پیوند کار فکری ویدی بوجرد آید.

بدلیل نقش دو گانه تکنسین ها در روابطشان با کارگران در روند تولید، پایه گذاران مارکسیسم به این مهم اشاره کردند که تابع کردن تکنسین ها به منافع کل جامعه، یکی از مشکلات بزرگی است که جامعه جدید آنرا تجربه خواهد کرد و بدینسان انگلس چنین نوشت: «اگر... ما قبل از آنکه آمادگی لازم را داشته باشیم طی یک جنگ بقدرت برسیم تکنسین ها دشمنان اصلی ما خواهند بود. آنها هر کجا که بتوانند ما را اغفال خواهند کرد و بما خیانت خواهند ورزید و ما باید بر علیه آنان قهر بکار ببریم، اگر چه آنها باز هم به اغفال ما خواهند پرداخت»^۴

انضباط کار

اشکال متفاوت تولید اجتماعی نیازمند هم آهنگی افراد مختلف و مداخله آنان است، به سخن دیگر هر شکل تولید اجتماعی نیازمند انضباط است. در نظام سرمایه داری این انضباط در مورد کارگر بعنوان یک قدرت قهری خارجی و بعنوان قدرتی که سرمایه بر کارگر تحمیل می کند بکار میرود. اما

در نظام سوسیالیستی انضباط نتیجه آگاهی خواهد بود . و بشکل سنت انسانهای آزاد در خواهد آمد و در دوران انتقالی ، حاصل وحدت این دو عامل — آگاهی و قهر — خواهد بود . نهاد های دولتی بشکلی تشکیلات توده ها و بعنوان يكعامل آگاه عمل خواهند کرد ، مالکیت اشتراکی وسائل تولید توسط کارگران ، یعنی مالکیت وسائل تولیدی توسط دولت

کارگری ، پایه ای برای عامل آگاهی در انضباط کار خواهد بود . در همین حال طبقه کارگر بعنوان يك جمع از طریق نهاد هایش — شوراهای اتحادیه های کارگری و غیره — بمنظور انضباط بخشیدن کارگران منفرد در تولید بعنوان يك قدرت قهری ظاهر خواهد شد . مصرف فرد گرایانه که يك " حق بورژوائی " است از نظر توزیع ، اسلحه های خواهد بود در خدمت انضباط قهری .

تکنسین ها ، ناظران و غیره جای ویژه ای در انضباط کاری دارند . در نظام سرمایه داری ، ناظر خط رابطی است که از طریق آن ، قهر سرمایه دار به کارگر تحمیل میشود . در نظام کمونیستی ناظر هیچگونه نقش قهر آمیزی را ایفاء نمی کند . روابط او با کارگران ، مانند روابط بین اعضاء ارکستر و رهبر ارکستر است ، زیرا انضباط کار بر پایه آگاهی و سنت خواهد بود . در دوران انتقالی ، از آنجا که کارگران ، خود ، تبدیل به عوامل انضباط شده و انضباط دهنده هستند ، فاعل و مفعول هستند ، تکنسین ها در حقیقت تنها به خدمت همان تسمه انتقال در می آیند ، اما این باز اگر چه بشکل انضباط دهنده کارگران باقی میمانند ، ولی در خدمت دولت کارگری قرار میگیرند .

کارگر و وسائل تولید

مانیفست کمونیست میگوید :

در جامعه بورژوائی کار زنده وجود دارد ،

اما وسیله‌ایست برای افزایش انباشت کار
در جامعه کمونیستی ، انباشت کار وجود دارد
اما وسیله‌ایست برای رشد ، غنی ساختن و
ترفع موجودیت کارگران .

در جامعه بورژوائی ، گذشته برانید ،
غالب است ، اما در جامعه کمونیستی آینده
بر گذشته غلبه دارد . در جامعه بورژوائی
سرمایه مستقل است و فردیت ندارد .^۵

در جامعه کمونیستی انباشت با در نظر
گرفتن نیازهای مصرفی افراد تنظیم می‌شود . در
جامعه سرمایه داری انباشت تعیین کننده میزان
اشتغال و میزان دستمزدها است — یعنی
میزان مصرف مردم کارگر است . حتی از نظر
خود سرمایه دار ، عاملی که او را سرمایه دار
میسازد ، مصرف نیست بلکه انباشت است .

همانطور که مارکس گفت :

انباشت بخاطر انباشت ، تولید بخاطر تولید :
از این نظر ، اقتصاد کلاسیک ، نشان دهنده
نقش تاریخی بورژوائی است که حتی برای
يك لحظه هم از درگیری در پیدایش ثروت
غافل نگردد .^۶

از آنجا که کارگر مغلوب کار خود است ، روند انباشت سرمایه داری مصرف
را تعیین میکند . محدود میکند و آنرا تحت الشعاع قرار میدهد و از آنجا که
کارگر بر تولید خود چیره میشود مصرف کمونیستی ، تعیین کننده انباشت
وسایل تولید است .

در هر جامعه‌ای ، با هر شکلی از روابط تولیدی ، انطباق تولید با
اصول عقلانی ، بطور کلی نیازمند درگیر شدن بیشتر در روش غیر مستقیم

تولید است . یعنی افزایش در سهمی از کل کار اجتماعی است که اختصاص به تولید وسائل تولید دارد . یعنی افزایش در نرخ " انباشت " به نسبت میزان مصرف . در نظام کمونیستی ، این افزایش در نرخ " انباشت " در برابر میزان مصرف ، در عین حال بمعنای افزایش بسیار زیاد مطلق در مصرف کارگران است . اما در نظام سرمایه داری بدلیل روابط خصوصیت آمیز توزیع ، نرخ ارزش افزوده و همچنین نرخ انباشت افزایش می یابد . اما میزان مصرف توده ها در تحت انقیاد آن دو قرار میگیرد .

انباشت بخاطر انباشت در نظام سرمایه داری حاصل دو عامل است : یکی ، جدائی کارگران از وسائل تولید دیگری وجود رقابت بین سرمایه داران چه انحصارگرایان منفرد و چه سرمایه داران دولتی . اما سوسیالیسم این دو جنبه روابط تولیدی را از بین میبرد . تسلط کارگری بر تولید و از میان بردن سرحدات ملی — دو شرط اساسی جهت چیرگی کامل مصرف — بر انباشت هستند . تحت چنین شرایطی است که جامعه بمنظور مصرف انباشت میکند .

این چیرگی مصرف بر انباشت ، که با ارتقاء سطح مادی و فرهنگی توده ها تحقق می یابد ، انحصار تکنیسین ها بر " وسائل فکری تولید " را نیز از میان میبرد و بدینسان تسلط کارگری بر تولید را استحکام می بخشد .

روابط تولید در دوران انتقالی

مارکس دقیق ترین و مختصرترین تحلیل را در این رابطه در نقد برنامه گونا ارائه داده است :

آنچه که باید مورد بررسی قرار گیرد ، يك جامعه کمونیستی است ، جامعه ای که بر پایه خود نیروئیده ، بلکه برعکس از درون جامعه سرمایه داری بیرون آمده و بدینسان در تمام زمینه های اقتصادی ، اخلاقی و فکری

هنوز علائم جامعه کهنه را که از بطن آن زاده شده ، داراست . باین ترتیب، فرد تولید کننده دقیقاً همان چیزی را از جامعه دریافت میدارد — البته پس از کاستن اقلام لازم ((کاستن به نفع جامعه)) — که به شکل دیگر، یعنی به شکل کار انفرادی خود ، به جامعه تحویل داده است . برای مثال ، کار اجتماعی روزانه ، شامل جمع ساعات کار افراد است ، و ساعات کار فردی هر تولید کننده تبلور سهم هریک از این افراد از کسب کار اجتماعی روزانه می باشد . فرد سنسیدی از جامعه دریافت میدارد که تعداد ساعات کارش در آن (پس از کاستن ساعاتی که صرف صندوق اشتراکی شده) مشخص گشته و در ازای این سند ، او می تواند به میزان ارزش کارش از انبار اجتماعی وسایل مصرفی برداشت کند . به عبارت دیگر ، همان مقدار کاری که فرد ((در فعالیت تولیدی)) به جامعه ارزانی داشته در شکل دیگر باز می ستاند . از آنجا که این داد و ستد نیز در حکم مبادله (کالاهای) هم ارزش است ، لذا در آن همان قوانین مبادله کالا نیز طبیعتاً حاکم خواهد بود . البته شکل و محتوای این مبادله تغییر کرده است ، چرا که در شرایط تازه ، هیچ کس نخواهد توانست چیزی جز کار خود را عرضه کند و از طرف دیگر چیزی جز وسایل مصرفی برای تملك او موجود نخواهد بود . از آنجا که در مورد توزیع وسایل

بصرفی در میان افراد تولید کننده ، همان
 اصول حاکم بر مبادله کالاهای هم ارزش مصداق
 می یابد ، میزان معینی از کار در يك شكل ،
 با همان میزان کار در شكل دیگر مبادله
 می گردد .

پس در اینجا حقوق مساوی کماکان در
 اصل همان حقوق بورژوائی خواهد بود ، البته
 با این تفاوت که ((در شرایط تازه)) اصل و
 عمل در تضاد قرار ندارند ، اگرچه در
 مبادله کالائی ، اصل هم ارزشی کالاهای
 مبادله شده ، بطور متوسط و نه الزاما در هر
 مورد مشخص ، مصداق می یابد .

برغم این تکامل ، اصل حقوق مساوی برای
 مدتی ، داغ محدودیتهای بورژوائی را بر
 پیشانی خواهد داشت ، زیرا حقوق تولید
 کنندگان متناسب با کاری خواهد بود که
 انجام داده اند و لذا تنها تجلی برابری ،
 استفاده از کار به عنوان تنها معیار سنجش
 سهم هر تولید کننده خواهد بود .

ولی برخی از افراد نسبت به دیگران از
 برتری های جسمی و ذهنی برخوردارند و
 می توانند در مدت زمانی واحد کار بیشتری
 انجام دهند ، و یا برای مدتی طولانی تر کار
 کنند ؛ و اگر قرار باشد کار به عنوان معیار
 مورد استفاده قرار گیرد ، تنها شدت و مدت
 آن را می توان ملاک تعریف قرار داد . و الا به
 عنوان معیار قابل استفاده نخواهد بود .
 پس این حقوق مساوی در واقع به حقوق

نامساوی برای کارنامساوی بدل میشود .
 اختلافات طبقاتی را به رسمیت نمیشناسد و
 هنگام را در حکم کارگرانی همسان میداند ،
 ولی تلویحا استعداد های نابرابر فردی را
 ارج می نهد و توانایی تولیدی را به عنوان
 يك امتیاز طبیعی قلمداد می کند . و در
 نتیجه در محتوا مانند هر حق دیگری حقی
 برای نابرابری است . حق ، به اقتضای مرشت
 خود ، تنها متضمن کاربرد معیارهای
 یکسان است ، ولی افراد نابرابر را (واگسر
 نابرابری وجود نداشت ، تفاوتی نیز بین
 افراد دیده نمیشد) فقط زمانی میتوان با
 معیارهای یکسان منجید که آنها را از دید
 گاهی یکسان و فقط از جنبه ای مشخص و واحد
 مورد ارزیابی قرار داد . برای نمونه ، در
 مثال مورد بحث ، باید افراد را تنها به
 عنوان کارگر مد نظر قرار داد و تمام جوانب
 دیگر زندگی آنها را نادیده گرفت و به
 حساب نیاورد . قاعدتا در این میان برخی
 کارگران متاهل اند و بعضی مجرد ، یکی فرزندش
 بیشتر است و دیگری کمتر و خلاصه تفاوت های
 از این قبیل بین آنها وجود خواهد داشت .
 باین ترتیب ، با توانائی کار مساوی و در
 نتیجه سهم مساوی از صندوق مصرف اجتماعی
 گاه دریافتی يك کارگر از کارگر دیگر بیشتر
 خواهد بود و یکی ، از دیگران مکنث بیشتری
 خواهد یافت . برای پیشگیری از بروز این
 کمبودها حقوق برابر باید به حقوق نابرابر

مبدل گردد .

البته در مرحله اولیه جامعه کمونیستی ،
یعنی در آن موقعی که این جامعه ، پس از
دردهای طولانی زایمان ، از بطن جامعه
سرمایه داری بیرون می آید ، این کمبودها
اجتناب ناپذیر خواهد بود . حق هیچگاه
نمیتواند مافوق ساخت اقتصادی جامعه و
تحولات فرهنگی تابع آن قرار گیرد .

تنها در مرحله بالاتر جامعه کمونیستی ، یعنی
پس از اینکه تبعیت اسارت بار انسان از تقسیم
کار پایان گیرد ، و به همراه آن تضاد بین کسار
فکری و کاریدی از میان برود و به هنگامیکه
کار از یک وسیله ((معاش)) به یک نیاز اساسی
زندگی مبدل گردد و بالاخره هنگامیکه نیروهای
تولیدی همراه با تکامل همه جانبه افراد
جامعه افزایش یابد و همه چشمه های ثروت
تعاونی جامعه فوران نماید ، تنها در آن زمان
می توان از افق محدود حقوق بورژوائی فراتر
رفت و جامعه خواهد توانست این شعار را
بر پرچم خود بنویسد که : ((از هر کس بر
حسب توانایی ، به هر کس بر حسب نیاز))^۲

اگر چه کارگران از لحاظ مهارت و نیازهای خود و خانواده شان و غیره
تفاوت هستند ، اما آنها باید در یک امر با هم کاملاً برابر باشند ، تا بتوان
همان مقدار کار که هر کارگر به شکلی به جامعه تحویل میدهد به شکلی دیگر
از جامعه دریافت دارد : و آن برابری در مالکیت وسائل تولید است . رشد
تولید ، افزایش مقدار وسائل تولید که متعلق به جامعه است ، یعنی مالک
بودن همه کارگران بطور مساوی ، حقوق مساوی در توزیع کالاها را بطور

روز افزونی کاهش و برابری بین افراد را افزایش میدهد . بدینسان حقوق بورژوازی دوران انتقالی ، نفی خود را دربردارد .

با آنکه حقوق بورژوازی در دوران انتقالی میگوید که هر کارگری همانقدر وسائل مصرف از جامعه دریافت میدارد که کار به جامعه ارائه میکند ، ولی در مورد وسائل تولید بر پایه تساوی اجتماعی مبتنی است و بدینسان خود را نفی میکند .

دهقانان و کارگران

انقلاب اکتبر ، ترکیبی از دو انقلاب بود : انقلاب طبقه کارگر سوسیالیست که محصول سرمایه داری رشد یافته بود ، و انقلاب دهقانان که محصول تضاد بین سرمایه داری و ارگانهای کهن فئودالی بود . و مانند هر زمان ، دهقانان آمادگی کامل برای سلب مالکیت از مالکین بزرگ را داشتند ، اما خواستار مالکیت خصوصی کوچک در میان خود بودند . در حالیکه آماده قیام بر علیه فئودالیسم بودند ، اما بدلیل این مخالفت طرفدار سوسیالیسم نبودند . تاریخ فرانسه نیز ، درست همین گرایش را ثابت میکند . پس از ۱۷۸۹ ، دهقانان همیشه از دولتهای ارتجاعی در برابر "خطر سرخ" یعنی سازمان طبقه کارگر پاریس پشتیبانی کردند . آنها بودند که تکیه گاه محکمی برای بنای پارت و پس از آن برای برادرزاده ما و ناپلئون سوم و برای کاواکلنیاس Cavaignac و تیرز Thiers ایجاد کردند . در اروپای غربی (بجز اسپانیا و ایتالیا) ، جائیکه املاک بزرگ منسوخ گردید ، روستاها بندرت نمایند های کمونیست و یا سوسیالیست برای پارلمان انتخاب کردند . بدینسان تعجبی نیست که اتحاد پیروزمندانه کارگران و دهقانان در انقلاب اکتبر فوراً تبدیل به روابط ناخوشایندی گردید . همینکه بر ارتش های سفید چیره گشتند و همراه با آن خطر بازگشت مالکیت بزرگ رفع شد ، از وفاداری دهقانان نسبت به کارگران بشدت کاسته گردید . دهقانان از دولتی که زمین را در بین آنان تقسیم کرد ، پشتیبانی کردند ، اما هنگامیکه همان

دولت شروع به گرفتن تولید آنان برای سیر کردن شکم گرسنه جمعیت شهرها کرد. برای آنان قابل قبول نبود. این دوگانگی در برخورد دهقانان نسبت به دولت شورائی توسط تعدادی از نمایندگان ایالتی در دوازدهمین کنگره حزب کمونیست در آوریل ۱۹۲۳ بخوبی نشان داده شد. گزارش آنان این حقیقت را برملا ساخت که دهقانان، بلشویکها و کمونیستها را مردمانی متفاوت از یکدیگر قلمداد میکردند: بلشویکها به آنان زمین دادند، اما کمونیستها تسلط دولت را بر آنان تحمیل کردند. (واز آنجا که تنهاساد هفتمین کنگره حزب در ۱۹۱۸ بود که نام حزب کمونیست اتخاذ گردید، همین امر خود به درك نادرست دهقانان كمك كرد.)

هدف کارگران سوسیالیست، اجتماعی کردن کار، مالکیت برای دولت و برنامه سوسیالیستی بود، اما هدف دهقانان تولید انفرادی کوچک، مالکیت خصوصی و آزادی تجارت بود. پیشگیری از تضادهای دائمی بین این دو روش تولیدی ممکن نیست. تولید كوچك، دائما، هر روز و هر ساعت، اساسا و بمعیار وسیع خالق سرمایه داری و بورژوائی است.^۸

عقب ماندگی تولید کشاورزی و صنعت فردی، مانع بزرگی بر سر راه رشد تولید صنعتی و برنامه ریزی شده است. به گفته آبراهام لینکن: "تو نمی توانی، نیمی از خانه ات را بر مبنای کار اشتراکی و برنامه ریزی شده و نیم دیگر را بر اساس هرج و مرج و فردی گرائی قرار دهی."

محافظه کاری دهقانان شوروی، پس از انقلاب اکتبر مورد توجه و تاکید قرار گرفت، زیرا انقلاب دهقانی نه تنها با منسوخ کردن مالکیت فئودالی زمین احساس انقلابی را از دهقانان گرفت، بلکه تفاوت طبقاتی را هم در میان دهقانان کاهش داد. تعداد دهقانان پرولتاریا و نیمه پرولتاریا یعنی متحدین طبیعی طبقه کارگر شهری، توسط انقلاب دهقانی شدیداً کاهش پیدا کرد، بویژه که در مقایسه با فرانسه ۱۷۸۹ دموکراسی استوارتری را در شوروی برقرار نمود. در انقلاب فرانسه، املاک بزرگ بطرز کلی فروخته شد و در نتیجه در دست صاحبان پول یعنی افراد ثروتمند شهر و روستا قرار گرفت. در شوروی، نه تنها املاک بزرگ، بلکه بسیاری از زمین های دهقانان مرفه نیز توسط دهقانان مصادره گردید و زمین آزادانه تقسیم شد.

پیاده کردن روشهای اجتماعی در تولید کشاورزی بسیار مشکل است زیرا ، حتی در کشورهای بسیار پیشرفته هم کشاورزی برعکس صنعت ، عمدتاً بر واحدهای تولیدی کوچک مبتنی است . بسیاری از کارخانه های صنعتی ، صدها و هزارها کارگر را در استخدام خود دارند ، اما حتی در ایالات متحده نیز مزارع کوچک شکل غالب هستند . در ۱۹۴۴ ۷۷٪ از کل نیروی کار درگیر در کشاورزی آمریکا را نیروی کار خانواده ای تشکیل میداد .^۹

بقای مزرعه کوچک در بسیاری موارد بستگی به این واقعیت دارد که کشاورز کوچک که در عین حال هم کارگر است و هم سرمایه دار و صاحب زمین — حاضر است تا بسختی کار کند — یعنی سخت تر از کارگر صنعتی — از اجاره سود نبرد دست بکشد و با اینحال درآمدی کمتر از کارگر شهری نیز داشته باشد ، اما این مسئله خارج از بحث ماست .

عامل مهم اینستکه ، برتری فنی تولید بزرگ بر تولید کوچک در کشاورزی بسیار کمتر است تا در صنعت . این برتری حتی بیشتر در مزارع مختلف — (کشاورزی و دامداری) (مترجم) و کشت متراکم و شدید

Intensive farming مزارعی که در آن با استفاده از کار بیشتر و تکنولوژی پیشرفته تر باروری زمین را بهتر افزایش میدهند . (مترجم) ، وجود دارد تا در تولید غلات (البته نباید فراموش کرد که همچنانکه جمعیت شهرها افزایش مییابد و سطح زندگی بالا میرود ، اهمیت تولید غلات به نسبت کشاورزی متراکم و کشت کاهش می یابد — تولید شیر ، سبزیجات ، میوه ، گوشت و غیره) . در بسیاری از کشورها ، ایجاد مزارع بزرگ بیشتر ، در نتیجه عوامل غیر اقتصادی از قبیل قوانینی بود که برای حفظ و بقای املاک فئودالی ، مردم را مجبور به کشیدن حصار میکرد ، تا شکست دادن کشاورزان کم زمین در جریان رقابت آزاد .

اعتقاد انگلس در مورد برخوردی که باید در برابر دهقانان پس از انقلاب سوسیالیستی داشت این چنین بود :

این ... روشن است که اگر ...

قدرت دولت را بدست آوریم ، در مورد مصادره

املاک دهقانان کوچک به زور متوسل نخواهیم

شد. (چه با غرامت و چه بی غرامت) هدف ما
در مورد دهقانان كوچك در حله اول ، پیش
بردن تولید كوچك و خصوصی او ، بسوی
روشهای تعاونی است ، البته نه با زور و جبر .
بلکه با نشان دادن برتری های آن و با
دادن كمك های دولتی به وی برای پیش
برد این امر . البته ما وسائل فراوانی در
دسترس خواهیم داشت تا همه برتری و
مزیتی را که مربوط به چنین انتقالی است به
دهقانان كوچك نشان دهیم

ما قاطعانه در کنار دهقانان كوچك خواهیم
ایستاد : اگر دهقانی تصمیم گرفت که قدمی
در راه انتقال به تعاونی کردن بردارد به او
كمك خواهیم کرد و آنچه را که در توان داریم
برای بهبود زندگی او انجام خواهیم داد اما
اگر او نتواند چنین تصمیمی بگیرد ، آنقدر
به او فرصت بدهیم تا در مورد آن و در مورد
اموال خرد تعق و اندیشه کند . . .

او معتقد بود که برای دهقانان اروپای مرکزی و غربی نسلها بطور
خواهد انجامید تا داوطلبانه تصمیم بگیرند که به مزارع اشتراکی بپیوندند .
البته ، در کشوری که اکثریت جمعیت آن کشاورزی میکنند و صنعت کمتر قادر به
تهیه نیازهای دهقانان است و نمیتواند آنان را جذب تولید اشتراکی
کند — مانند شوروی در ۱۹۱۷ — نام نویسی داوطلبانه دهقانان در
تعاونیهای تولیدی با موانع بسیاری روبرو است . تعاون داوطلبانه نیاز به
کشاورزی صنعتی پیشرفته ، پرداخت بهای خوب برای تولیدات کشاورزی از طرف
دولت ، تهیه فراوان کالاهای صنعتی ارزان و مالیات بسیار کم برای دهقانان
دارد . یعنی بطور خلاصه ، وفور نعمت .

بزودی پس از انقلاب ، برای تعدادی از تئوریسین های بلشویک و مهمتر

Evgeni

از همه برای اقتصاد، دان معروف اوگنی پروبرازنسکی

Preobrazhensky روشن شد که افزونه‌ای که در صنعت تولید میشود بخودی
 خود، برای انباشت سرمایه کافی نیست، بویژه که "طبقه کارگر از همان
 لحظه پیروزی‌اش . . . نمی‌تواند درباره قدرت کار خود، شرایط کار و
 بهداشت خود مانند سرمایه‌دار بیاندیشد و این خود مانع بزرگی است در
 سرعت انباشت سوسیالیستی، مانعی که برای صنعت سرمایه‌داری در دوران
 اولیه رشد و جبرنداشت^{۱۱*} در مخالفت با "انباشت سوسیالیستی"
 (که بمعنای ازدیاد وسائل تولیدی مورد استفاده است و حاصل اضافه
 تولیدی است که از طریق اقتصاد سوسیالیستی تولید میشود) پروبرازنسکی
 "انباشت اولیه سوسیالیستی" را ضروری دانست،* و آنرا بمثابه "انباشت
 منابع مادی در دست دولت دانست" بویژه انباشت منابعی که در خارج
 از نظام اقتصادی دولت قرار دارد "توصیف نمود" این انباشت، ضرورتاً،
 در يك کشور دهقانی عقب مانده نقش بسیار مهمی را ایفاء میکند . . . در
 دوران صنعتی شدن انباشت اولیه غالب خواهد شد . . . و بدینسان ما
 بابت تمام این مرحله را دوران انباشت اولیه یا مقدماتی سوسیالیستی
 بنامیم^{۱۳*} این "منبعی که در خارج از نظام اقتصادی دولت قرار داشت"
 کشاورزی بود، و همانطور که در دوران سلطه سرمایه تجاری بر اروپای غربی
 تجار سرمایه دار اولیه که سرمایه شان را از این طریق کسب میکردند، ثروت
 خود را از راه استثمار مستعمرات اندوختند، پس بدینسان صنعت سوسیا-
 لیستی نیز باید ثروت خود را از "مستعمرات داخلی" یعنی کشاورزی کوچک
 و فردی — کسب کند (واژه‌ای که پروبرازنسکی شدیداً با آن مخالف بود).
 پروبرازنسکی خواهان بکار بردن روشهای خصمانه از جانب این تجار بر علیه
 دهقانان و یا تبدیل طبقه‌ای — در اینجا یعنی طبقه کار — به طبقه
 استثمارگر نبود. پیشنهادهای او بسیار ملایم تر از روشهای آن تجار بورژوا
 بود. او خواهان برکناری نسبی قانون ارزش و تغییر شرایط مبادله بین

* بنظر میرسد که اولین کسی که این واژه را ابداع کرد، اقتصاد دان

بلشویک، و . . . اسمیرنوف بود ما ست .

صنعت و کشاورزی به نفع صنعت بود . که بمعنای مبادله يك واحد کار در صنایع دولت یا بیش از يك واحد کار در کشاورزی بود . او تصور میکرد که این تغییر در نظام مبادله سبب افزایش سریع در سطح کل تولید جامعه میشود و نه تنها درآمد جامعه بطور کلی بلکه درآمد دهقانان نیز به معنای مطلق آن افزایش خواهد یافت .

در حقیقت اجرای " انباشت اولیه سوسیالیستی " پروبرائز نسبی منطقاً به شرایطی منتهی میگردد که کاملاً با آنچه که وی در نظر داشت متفاوت بود . هر کوششی برای " فشار " بر دهقانان احتمالاً سبب کاهش عمدی تولید می-گشت و اگر " شرایط معامله " بین کشاورزی و صنعت بنفع صنعت تغییر پیدا میکرد ، میزان معامله کاهش می یافت . و تنها راه روبرو شدن با چنین " اعتصابی " به کاربرد خشنونت بر علیه دهقانان و سلب مالکیت از آنان و متمرکز ساختن آنان در چنان مزارع بزرگی که برای دولت امکان تحت نظر قرار دادن کار و کاربرد آنان پیدا میشد می انجامید . اما اگر دولت چنین روشهایسی را بکار میبرد با مخالفت شدید کارگران نیز روبرو میگشت ، زیرا بسیاری از آنان در کشورهای عقب مانده مانند شوروی تازه به کار در صنعت گمارده شده بودند و طبیعتاً هنوز علائق خانوادگی محکمی با روستا داشتند . و علاوه بر آن ، اگر دولت برای تحمیل " انباشت اولیه سوسیالیستی " متوسل به ستم گری میشد ، چه چیزی دولت را از چنین ستم گری برای " انباشت سوسیالیستی " یعنی گرفتن ارزش افزونه از کارگرانی که در صنایع دولتی کار میکنند برحذر میداشت .

يك راه برای حل تضاد بین صنایع دولتی و کشاورزی فردی در يك کشور عقب مانده همانا وابسته ساختن سرعت رشد صنایع به سرعت افزایش افزونه های تولید کشاورزی است . نتیجه انقلاب دهقانی کاهش فراوان افزونه های تولیدات کشاورزی بود که به بازار میرفت ، زیرا مالکین بزرگ و کولاك ها مسبب اصلی آن افزونه های تولیدات بودند . تقسیم اراضی ، با افزایش دادن سهم دهقانان متوسط که اصولاً برای معیشت کار میکردند ، سبب کاهش میزان تولید کشاورزی قابل عرضه در بازار شد .

با افزایش دادن سهم اراضی که در اختیار دهقانان ثروتمند که در

شرروی آنانرا كولاك می‌نامند) بود ، مطمئناً افزونه های تولیدی فراوانی حاصل میگردید . اما وابسته ساختن رشد صنایع دولتی به کشاورزی كولاك ها ، ضرورتاً باعث کند نمودن رشد صنایع بمقدار زیاد و نتیجتاً باعث تضعیف طبقه کارگر صنعتی در رابطه با كولاك ها میگردید . و ناگزیر به پیروزی سرمایه داری خصوصی در سراسر اقتصاد می انجامید .

راه دیگر ، برای حل تضاد بین صنعت و کشاورزی ، همانا صنعتی کردن سریع بر پایه " انباشت اولیه " بود — یعنی سلب مالکیت از دهقانان و راندن آنان به مزارع بزرگ مکانیزه و بدینسان آزاد نمودن نیروی کار برای صنعت و قرار دادن افزونه های تولیدات کشاورزی در اختیار جمعیت شهرها . اما این روش " انباشت اولیه " نهایتاً موجب سلطه نیازهای انباشت سرمایه بر کارگران صنعتی میشود . و این راه غوطه ور ساختن تولید کشاورزی فردی در يك اقتصاد سرمایه داری دولتی است .

و در هر دو حالت مضحك است که در انتظار رشد دموکراسی — سوبالیستی بود . زیرا در شکل اول ، دولت ضرورتاً تحت فشارهای فراوان كولاك ها قرار میگیرد و بدینسان بیش از پیش از کارگران جدا میشود . و در شکل دوم دولت تا در مطلق میگردد و مقامات دولتی بیش از پیش در رابطه با دهقانان و کارگران مستبد میگردند .

(برای حل این تضاد ، هر دو راه حل بکار گرفته شد ، شکل اول در دوران " سیاست نوین اقتصادی " ۲۸-۱۹۲۱ و شکل دوم با برنامه های پنجماله) .

نتیجه گیری

اقتصاد دولت کارگری در اقتصاد سرمایه داری دارای خصوصیات مشابه بسیاری است . دولت کارگری — یعنی مرحله انتقالی بین سرمایه داری و کمونیسم — بناچار دارای برخی از ویژه گیهای جامعه ای که بر روی ویرانه های آن بنا شده است و برخی از هسته های جامعه جدید میباشد .

در دوران انتقالی ، این عوامل خصوصت آمیز ، در کنار یکدیگر قرار میگیرند . اما ویژه گیهای سرمایه داری ، تحت انقیاد ویژه گیهای کمونیستی و گذشته تحت انقیاد آینده قرار میگیرد . عامل مشترك در دولت کارگری و سرمایه داری تقسیم کار و عمدتاً تقسیم کار فکری و یدی است . عامل تعیین کننده ، همان وجود و یا عدم تسلط کارگری بر تولید است . تسلط کارگری پلی هر چند باریک را برای محور جدائی کار فکری و یدی ، که در يك جامعه کمونیستی کاملاً تحقق میپذیرد ، ایجاد میکند . آنچه که در دولت کارگری و سرمایه داری مشترك است این حقیقت است که تکنیسین ها سلسله مراتبی مافوق کارگران را تشکیل میدهند (اما در يك دولت کارگری این دیگر در اصل سلسله مراتب نیست) . عامل تعیین کننده ، در این حقیقت نهفته است که در يك دولت کارگری تکنیسین ها ، تحت انقیاد سرمایه نیستند ، بلکه بنا به خواست دولت کارگری و به منظور تولید اشتراکی وجود دارند . و این نقطه شروعی است برای منسوخ کردن هر گونه سلسله مراتب اجتماعی در امر تولید . در دولت کارگری عوامل زور و جبر در انضباط کاری وجود خواهد داشت ، همانطور که در سرمایه داری وجود دارد . اما در دولت کارگری ، برعکس آنچه که در نظام سرمایه داری وجود دارد ، آن عوامل تنها عوامل موجود نیستند بلکه بیش از پیش تحت انقیاد عامل آگاهی قرار میگیرند ، تا آن هنگام که ، هنجارهای اجتماعی و روابط هماهنگ بین افراد و آموزش جایگزین تهدید و اجبار در روند تولید میگردد و آنرا کاملاً زائد میسازد . در دولت کارگری مانند اقتصاد کالائی سرمایه داری ، کالاهای برابر مبادله خواهند شد ، یعنی کالائی که شامل مقدار معینی کار لازم اجتماعی است تا کالای دیگری که شامل همان مقدار کار اجتماعی لازم است مبادله میگردد . اما در دولت کارگری ، این نتیجه ، اولاً از طریق هدایت آگاهانه اقتصاد بدست میآید و نه از طریق فعالیت نیروهای چشم بسته و ثانیاً ، که این دارای اهمیت بسزائی است ، مبادله کالاهای برابر براساس حقوق مساوی در مالکیت وسائل تولید برای کلیه تولید کنندگان مستقیم است . حقوق بورژوازی ، در نظام بورژوازی بمعنای استثمار است ؛ حق بورژوازی توزیع در يك دولت کارگری ، نه برابری توانائی فردی را بطور ضمنی میپذیرد و بدینسان ظرفیت

تولید را نیز يك امتیاز طبیعی تلقی میکند " ، اما در همان حال برابری تولید کنندگان در رابطه با وسائل تولید را اعلام میدارد . و شرط ضروری برای حق بورژوائی توزیع در يك دولت کارگری همان عدم وجود هرگونه استثمار و پیشرفت در جهت از میان برداشتن کامل نابرابری اقتصادی و حتی آن نابرابری هائی است که در نتیجه توانائی طبیعی فردی ببار میآیند .

فصل چهارم : میراث مادی جامعه پیش از انقلاب اکبر

میراث مادی دوران تزار ، حاکمیت طبقه کارگر در جامعه‌ای که شرایط مادی جهت برانداختن روابط سرمایه‌داری تولید موجود نیست ، روابط سوسیالیستی تولید ، عملکرد سرمایه‌داری ، چرا برنامه پنجساله اقتصادی حاکی از تبدیل دیوانسالاری به یک طبقه حاکم است .

مارکس در مقدمه نقد اقتصاد سیاسی ، به اختصار نتایج عمده ماتریالیسم تاریخی را بشرح زیر بیان میکند :

هیچ نظام اجتماعی ، هرگز پیش از آنکه همه نیروهای تولیدی موجود در آن نظام رشد یابند مخوف نمی‌گردد . و روابط تولیدی نوین و عالی تر هرگز پیش از آنکه شرایط مادی حیاتشان در بطن جامعه کهن رشد کند پدید نمی‌آیند .

منشوریکها برای اثبات اینکه سرمایه‌داری شوروی هنوز آماده برای انقلاب سوسیالیستی نیست را اینکه مطمئنا در آینده بسیار دوری به چنان مرحله‌ای خواهد رسید ، به جمله بالا استناد میکردند . چنین نتیجه‌گیری ساده‌ای ، یک‌رشته از واقعیات را که تعیین‌کننده ، محدود کننده و یا تمدید کننده امکانات رشد نیروهای تولیدی است نادیده می‌انگارد .

آنچه که تعیین‌کننده رشد در روسیه تزاری بود ، از یکسو روابط نیروهای بین طبقات در درون خرد روسیه و از سوی دیگر وابستگی آن به سرمایه‌داری جهانی بود . این دو واقعیت در رابطه دیاالکتیکی با یکدیگر قرار دارند . اگر چنانچه وحدت جهانی سرمایه‌داری نبود ، رشد ترکیب ناموزون کشورهای مختلف غیر قابل توضیح میگشت : چرا باید مبارزه طبقاتی به عمیقترین رشد یابد

ترین شکل خود در کشور عقب مانده های مانند روسیه روی دهد ، چگونه بود که پرولتاریای روسیه در دوران تزار بیش از پرولتاریای امریکا در کارخانه های عظیم متمرکز بودند . این پدیده ها گواه سطح عالی تولید اجتماعی است که اقتصاد جهانی به آن دست یافته بود و نیز نشانه بلوغ جهان برای جایگزینی روابط تولید سوسیالیستی بجای تولید سرمایه داری بود . جنگ جهانی اول که به سرنگونی تزارسم سرعت بخشید ، دلیل سطح عالی نیروهای تولیدی در هر یک از کشورهای متخاصم نبود ، اما نشان داد که شرایط مادی برای انقلاب سوسیالیستی در سطح جهانی آماده بوده است . سلسله شکست های نظامی ، که طی آن ارتش روسیه شکست های سختی را متحمل گردید ، به روشنی عقب ماندگی نظامی و صنعتی روسیه را در درون دنیای پیشرفته نشان داد . این حقیقت که مارکسیسم — حاصل پیوند سوسیالیسم فرانسه ، تئوری اقتصاد انگلیس و فلسفه آلمان — هنگامی به روسیه وارد شد ، که جنبش کارگری هنوز در گهواره خود بود ، گواه وحدت معنوی جهان است . از سوی دیگر این حقیقت که فرصت طلبی و تجدید نظر طلبی (رویزیونیسم) ریشه های ضعیف تری در جنبش کارگری روسیه داشت تا در کشورهای غربی ، عقب ماندگی روسیه را در دنیائی که برای سوسیالیسم آماده بود آشکار می ساخت : سطح زندگی کارگران که در اثر مهاجرت دهقانان به شهرها پائین نگه داشته میشد ، این واقعیت که بورژوازی روسیه هیچگونه سرمایه گذاری خارجی نداشت و بدینسان مانند کشورهای غربی قادر نبود بخشی از منافع عظیمی را که کسب میکرد به تطهیر بخشی از طبقه کارگر اختصاص دهد و موقتاً شرایط زندگی توده ها را برای مدتی بهبود بخشد ، کاری که در غرب انجام میشد ، تمرکز کارگران در کارخانه های عظیم و این حقیقت که روسیه در واقع بر روی بشکه باروت پر مخاطره انقلاب دهقانی قرار داشت .

این حقیقت که نیروهای تولیدی در چارچوب روابط اجتماعی ملی و بین المللی رشد میکنند و نه در خلاء رویای منشویکها را در مورد اینکه شوروی امکانات فراوانی برای رشد سرمایه داری دارد بکلی بی ارزش میساخت . برعکس ادامه حیات سرمایه داری روسیه در روابط واقعی ملی و بین المللی

بار سنگین روابط فئودالی را نیز همچنان بردوش میکشد. کشور را درگیر جنگ‌هایی میکرد که نتایج‌اش تبدیل روسیه عقب مانده به مستعمره یا شبه-مستعمره قدرت‌های غربی میشد. و به این معنا بود که از رشد اقلیت‌های ملی که نیمی از جمعیت شوروی را تشکیل میدادند، همچنان جلوگیری بعمل میامد. نقل قول بالا که از نقد اقتصاد سیاسی گرفته شده است در مورد نظام جهانی صادق است و نه فقط تنها در يك کشور. این حقیقت که نخستین انقلاب پرولتری در کشور عقب مانده‌ای اتفاق افتاد اثبات همین مسئله است و این بهترین گواه آنست که دنیا آماده انقلاب سوسیالیستی است.

یکی از علل بحران‌های غیرقابل حل دنیای جدید اینست که تقسیم کار بین المللی، سرحدات ملی، چارچوب رشد نیروهای تولیدی را بسیار محدود میکنند. برای کشوری مانند روسیه، وجود سرحدات ملی نه تنها مشکل بزرگی بر سر راه کسب کمک‌های مادی او از کشورهای پیش رفته قرار میداد بلکه بار سنگین مسابقه تسلیحاتی با کشورهای دیگر را نیز بر او تحمیل میکرد.

تا قبل از مرگ لنین، هرگز کسی در حزب بلشویک پیشنهاد نکرد که شوروی قادر است سوسیالیسم را به تنهایی و با کوشش‌های خود، بدون کمک کشورهای دیگر به ثمر برساند. ولنین خود مکرراً تأکید بر خلاف این مسئله داشت. او در ۴ ژوئن ۱۹۱۸، چنین نوشت: "وقوع انقلاب شوروی به دلیل شایستگی خاص پرولتاریای شوروی نبوده بلکه بدلیل رویداد ه——ای تاریخی بوده‌است و این پرولتاریا موقتاً بنا به خزااست تاریخ در مقام رهبری قرار گرفته و برای مدتی پیشاهنگ انقلاب جهانی شده است."

"ما همیشه امید خود را به انقلاب جهانی بستیم و این مسئله بدون هیچگونه قید و شرطی صحیح است. . . . ما همیشه بر این واقعیت تأکید کردیم . . . که به انجام رساندن انقلاب سوسیالیستی در يك کشور غیر ممکن است."

* ۶ نوامبر ۱۹۲۰، کلیات آثار لنین (روسی) چاپ سوم، جلد ۱۵، صفحات

۴۷۳-۴. تأکید نویسنده، این کلمات در چاپ چهارم آثار لنین

(روسی) جلد ۳۱ صفحه ۳۷۰ نیز آمده‌است.

حتی پس از مرگ انین نیز ، استالین که خود بعدها نظریه —————
 " سوسیالیسم در يك کشور " را عنوان کرد ، گفت : " اما با سرنگونی قدرت
 بورژوازی و برقراری حاکمیت پرولتاریا در يك کشور نیز هنوز نمی توان پیروزی
 کامل سوسیالیسم را تضمین کرد . وظیفه اصلی یعنی سازماندهی تولید
 سوسیالیستی ، هنوز باید به انجام رسد . آیا ما میتوانیم بدون کوشش همگانی
 پرولتاریای تعدادی از کشورهای پیشرفته ، پیروزی قطعی سوسیالیسم در يك
 کشور را استوار و موفق سازیم ؟ نه هرگز . کوشش يك کشور به تنهایی ————— برای
 سرنگونی بورژوازی کافی است : این همان است که تاریخ انقلاب با ثابــــــــــــــــت
 کرد . اما برای پیروزی قطعی سوسیالیسم و سازماندهی تولید سوسیالیستی ،
 کوشش يك کشور بویژه کشوری مانند شوروی که عمدتاً کشاورزی است به تنهایی
 کافی نیست بلکه کوشش پرولتاریای کشورهای پیشرفته دیگر نیز بهــــــــــــــــراهِ آن
 ضروری است . * . *

نیازی به تکرار نیست که تروتسکی نیز بارها بر روی نظریه انترناسیونالیسم
 تأکید کرد .

انقلاب شوروی را میتوان با قانون رشد نا موزون که یکی از چهره های
 وحدت رشد جهانی است توضیح داد . اما این قانون دو امکان رشد را
 پذیرا میسازد : نخست اینکه انقلاب شوروی که گواهی بر آمادگی جهان
 برای سوسیالیسم است ، مقدمه يك سلسله انقلابهایی خواهد بود که فوراً
 زیا پس از طی زمانی بوقوع خواهد پیوست ، دوم — که این خود بیان
 دیگری از امکان نخست است — درست بدلیل همین ناموزونی است که این پس

* استالین ، تئوری و عمل لنینیسم The theory & practice of Leninism

حرب کمونیست بریتانیا ، ۱۹۲۵ صفحات ۴۵-۴۶ . در چاپ دوم روسی

این کتاب ، که در دسامبر ۱۹۲۴ به چاپ رسید ، قسمت بالا حذف گردید و

بجای آن نوشته شد : " پرولتاریای کشور پیروز با تحکیم قدرت خود و بدست

گرفتن رهبری دهقانان باید جامعه سوسیالیستی را بنا کند . . . اینست

مفهوم واقعی تئوری لنین درباره انقلاب پرولتری ؟ (کلیات آثار استالین (روسی)

جلد ۶ صفحات ۸-۱۰۷ و همچنین استالین ، مسائل لنینیسم —————

Problems of Leninism صفحات ۸-۲۷) .

از طی زمانی " به سالها تبدیل میشود و انقلاب شوروی را در انزوای جهان سرمایه داری متخاصم باقی میگذارد . تا پیش از اکتبر ۱۹۱۷ ، تنها با تکیه بر کلیت تاریخ جهان غیر ممکن بود که بتوان تعیین نمود که بشریت کدام راه را ادامه خواهد داد زیرا تضادهائی در این کلیت وجود دارد . یعنی باید به قانون رشد ناموزون نیز توجه میشد . تنها عمل انسانهاست که تعیین کننده راه تاریخ است . اکنون ما با نگاه به گذشته میتوانیم بگوئیم که عمل انسانها چه نیروئی است و پشتیبانی احزاب سوسیال دموکرات از سرمایه داری اروپای غربی و مرکزی ، سبب شکست انقلابهائی شد که در ادامه انقلاب اکتبر بوقوع پیوست .

برای ادامه رشد نیروهای تولیدی ، نظام اجتماعی که در زمان تزار وجود داشت باید از بین میرفت . اما چگونه نظامی باید جایگزین آن میگردد؟ شکی نیست که مشاهده سرنگونی نظام اجتماعی روسیه تزاری بیان کننده آمادگی جهان برای سوسیالیسم بود و اگر انقلاب اشاعه می یافت ، نظام اجتماعی جدیدی که جایگزین آن میشد ، نخستین مرحله جامعه کمونیستی بود . اما از آنجا که انقلاب اکتبر اشاعه نیافت ، چه نظامی میتوانست در شوروی ایجاد گردد؟

نخستین قدم در راه جواب گوئی به این پرسش ، برآستی میراث مصادی است که از نظام اجتماعی پیش از اکتبر بر جای مانده بود .

انسان ، آنچنانکه موهوم پرستان بتبدل معتقد هستند با " وسائل دینوی " دنیای جدیدی نمیسازند ، بلکه بسا استفاده از دست آوردهای تاریخی دنیای کهنی که در حال افول است دنیای نوینی برای خود میسازند . انسانها ، طبیعت کامل ، باید با اتکاء کامل خود شروع به تولید شرایط مادی برای يك جامعه نوین کنند و هیچگونه خواست یا تلاش فکری بشری آنان را از این سرنوشت جدا نمیسازد .^۲

میراث مادی دوران تزار

در ۱۹۱۳، ۸۰ درصد جمعیت شوروی از راه کشاورزی و تنها ۱۰ درصد از راه صنعت، معدن و حمل و نقل زندگی خود را تامین میکردند. این ارقام به تنهایی گویای عقب ماندگی شوروی است. از میان تمام کشورهای اروپائی تنها یوگوسلاوی، ترکیه، رومانی و بلغارستان چنین توزیع شغلی مشابهی با شوروی داشتند.

از همان اواسط قرن نوزدهم، در کشورهای اروپای غربی و مرکزی و آمریکا، درصد جمعیتی که در صنعت، معدن و حمل و نقل بکار مشغول بود، بسیار بیشتر از شوروی و درصد جمعیتی که در کشاورزی اشتغال داشت بسیار کمتر از شوروی در ۱۹۱۳ بود. باین ترتیب که در بریتانیا در ۱۸۴۱، درصد جمعیت در کشاورزی، ماهیگیری و جنگلداری $22/7$ درصد و جمعیتی که در مانوفاکتور، ساختمان، معدن و حمل و نقل مشغول به کار بودند $47/3$ درصد، در فرانسه که بسیار عقب تر از بریتانیا بود در ۱۸۳۷، ۶۳ درصد جمعیت و در ۱۸۶۶، ۴۳ درصد جمعیت در کشاورزی و ۳۸ درصد در صنعت، در آلمان در ۱۸۰۰ تقریباً $\frac{2}{3}$ جمعیت و در ۱۸۵۲، $44/4$ درصد جمعیت در کشاورزی و $40/9$ درصد در صنعت و صنایع دستی و در آمریکای ۱۸۸۰ که عمدتاً کشاورزی بود، $72/3$ درصد جمعیت در کشاورزی و جنگلداری و ماهیگیری و $12/3$ درصد در مانوفاکتور، ساختمان و معدن مشغول به کار بودند که در ۱۸۵۰ این ارقام مشابه به $64/8$ درصد و $17/8$ درصد رسید.

آمار درآمد ملی، آشکارا نشان میدهد که بلشویکها پس از رسیدن به قدرت چه میراث ناچیزی از گذشته را تصاحب کردند و این میراث نه تنها در مقایسه با کشورهای پیشرفته سرمایه داری معاصر ناچیز بود بلکه حتی در مقایسه با آن کشورهایی هم که در آغاز رشد سرمایه داری خود بودند حقیر مینمود.

کاملترین و دقیق ترین محاسبات را — تا آنجا که امکان دقت در چنین محاسبات وسیع و پیچیده ای درباره درآمد ملی کشورهای مختلف در دوران متفاوت وجود داشته است — کالین کلارک Colin Clark در کتاب شرایط پیشرفت اقتصادی The conditions of economic progress (لندن ۱۹۴۰) ارائه داده است .

کلارک تخمین زده است که درآمد واقعی ، برحسب هر فرد شاغل در شوروی ، در ۱۹۱۳ ، ۳۰۶ واحد بین المللی بود^۱ .

و برخلاف آن ، درآمد واقعی برحسب هر فرد شاغل ، در کشورهای پیشرفته از این قرار بود^۲ :

* کلارک "واحد بین المللی" International unit

را بعنوان "مقدار کالا و خدماتی که یک دلار در آمریکا تقریباً در فاصله سالهای ۱۹۲۵-۳۴ قادر به خرید آن بود" نامیده است .

حاکمیت طبقه کارگر در جامعه‌ای که شرایط مادی جهت برانداختن روابط
سرمایه داری تولید موجود نیست .

مارکس و انگلس بارها این مسئله را بررسی کردند که اگر طبقه کارگر پیش از آنکه شرایط لازم تاریخی برای جایگزینی روابط سوسیالیستی بجای روابط سرمایه داری آماده باشد ، به قدرت برسد ، چه اتفاقی خواهد افتاد . آنها باین نتیجه رسیدند که در چنین شرایطی طبقه کارگر قدرت خود را در مقابل بورژوازی از دست خواهد داد . طبقه کارگر تنها موقتاً به قدرت میرسد و فروغی در کوره راه رشد سرمایه داری خواهد بود . بدینسان مارکس در ۱۸۴۷ نوشت :

اگر صحیح است که بورژوازی ، از نظر سیاسی یعنی از طریق قدرت دولتی ، " بی عدالتی در روابط مالکیت را برقرار میسازد " ((وازه هینزن Heinzen)) پس این نیز صحت دارد که آنها را ایجاد نمیکند . " بی عدالتی در روابط مالکیت " توسط تقسیم کار نوین ، شکل مبادله نوین ، رقابت ، تمرکز غیره تعیین میگردد و منشاء خود را بهیچوجه مدیون سیادت سیاسی طبقه بورژوا نیست سیادت سیاسی طبقه بورژوا از . . . وجود روابط تولیدی سرچشمه میگردد . بدینسان ، اگر بولتاریا سیادت سیاسی بورژوازی را سرنگون سازد ، پیروزی او زود گذر خواهد بود ، لحظه‌ای خواهد بود در روند انقلاب بورژوازی

که در خدمت آن قرار خواهد گرفت ، همانطور که
در ۱۷۹۴ در فرانسه رخ داد . این پیروزی

زود گذر خواهد بود زیرا "حرکت" تاریخی ،
شرایط مادی را که برای سرنگونی وجه تولید
بورژوازی ضروری است ایجاد نمیکند تا در نتیجه
آن قطعا به سرنگونی سیادت سیاسی بورژوازی
انجامد . بدینسان "حکومت ترور" بسا
ضربات وحشتناک خود ، فرانسه را (در
۱۷۹۴) (مترجم) ، از ویرانه های
فئودالیزم بکلی پاک گردانید . این وظیفه ای
بود که بورژوازی محجوب و محتاط برای دهها
سال هرگز قادر به انجام آن نبود . اما اقدامات
خونین مردم ، در خدمت باز کردن راه برای
بورژوازی قرار گرفت .^{۴۰}

انگلس هم در همین زمینه چنین نوشت :

بدترین اتفاقی که ممکن است برای رهبر یک
حزب افراطی رخ دهد اینست که مجبور شود
قدرت دولتی را در دورهای بدست گیرد که
جنبش هنوز برای تسلط طبقه ای که او نمایند
آنست و برای تحقق بخشیدن به معیارهائی
که آن تسلط خواهان آنست آماده نیست . . .
و به ناچار او خود را در وضعیت بسیار دشواری
خواهد یافت . آنچه که او قادر به انجام آنست
در مغایرت با تعام اعمالی است که تا کنون
انجام داده است و در مغایرت با کلیه اصول
وی و منافع کنونی حزب اوست . اما آنچه که
این رهبر باید انجام دهد ، غیر ممکن است .

یعنی ، او مجبور میشود نه نمایندۀ حزب خود
 و نه نمایندۀ طبقه خود باشد ، بلکه —
 نمایندۀ طبقه‌ای میگردد که شرایط سیادت برای
 آن آماده است ، او مجبور است که بخاطر
 منافع خود این جنبش از منافع طبقه مخالف
 دفاع کند و قول و قرارهایی را به خورد طبقه
 خود دهد و بگوید که منافع طبقه مخالف همانا
 منافع خود آنهاست ، هرکس که خود را در
 چنین موقعیت زشتی قرار دهد ، قطعاً شکست
 میخورد . ۵

اما آنچه که مارکس و انگلس در باره انقلابی که پرولتاریا را پیش از
 وجود شرایط منطقی و تاریخی لازم برای تبدیل سرمایه داری به سوسیالیسم
 به قدرت میرساند گفته اند مستقیماً به انقلاب اکتبر مربوط نمیشود ، زیرا
 نه تنها شرایط منطقی و تاریخی مادی در سطح بین‌المللی وجود داشت ،
 بلکه شرایط ویژه‌ای نیز در روسیه فراهم بود ، نه تنها بورژوازی روسیه از
 نظر سیاسی سرنگون شد بلکه چند ماه پس از اکتبر ، از نظر اقتصادی نیز از
 بورژوازی سلب مالکیت گردید ، بورژوازی روستا که همچنان باقی ماند موفق
 به برانداختن پرولتاریا نگردید ، و وزنه اجتماعی آن بویژه از زمان برنامه
 پنجساله اقتصادی به فراموشی سپرده شد ، در انزوا قرار گرفتن انقلاب اکتبر
 تبدیل به لحظه‌ای در روند رشد بورژوازی روسیه نشد زیرا بورژوازی روسیه
 نابود گردید ، اما چگونه روابط تولیدی پس از اکتبر جایگزین روابط قبلی
 شد .

روابط سوسیالیستی تولید ؟

برای برقراری روابط سوسیالیستی تولید نیاز به سطح بسیار عالی تئوری
 از نیروهای تولیدی در مقایسه با آنچه‌ی بود که از تزارسم به ارث رسیده
 بود ، تعریف انگلس از دلیل تقسیم طبقات در اجتماع ، یعنی تقسیم به
 استثمارگر و استثمار شونده کاملاً با شرایط شوروی حتی پس از انقلاب اکتبر منطبق

تقسیم جامعه به طبقات استثمارگر و استثمار شوند ، ، طبقه حاکم و طبقه ستم دید ، تا کنون حاصل ضروری قانون رشد تولید بود ، است . مادامی که مجموع کار اجتماعی ، محصولی بیار آورد که حتی کمی از آنچه که برای حیات انسانها ضروری است تجاوز کند مادامی که همه و یا تقریباً همه وقت اکثریت عظیم اعضای جامعه صرف کار میگردد ، جامعه ضرورتاً بیسّه طبقات تقسیم میشود . به همراه این اکثریت عظیم که در بست جذب کار شد مانند طبقهای رها از هرگونه کار تولیدی مستقیم ، رشد میکند ، که کارهای کلی جامعه را اداره میکند : هدایت نیروی کار ، امور دولت ، عدالت ، علم ، هنر و غیره . پس بدینسان قانون تقسیم کار ریشه تقسیم جامعه به طبقات است . این حرف به این معنا نیست که این تقسیم به طبقات با خشونت و سرقت ، با حیل و نیرنگ برقرار نگشته است و یا اینکه طبقه حاکمه از همان هنگام که براسب مراد سوار شد لحظهای برای تقویت سلطه خود بخرج طبقه کارگر کوتاهی نکرده است و هرگز از تبدیل مدیریت اجتماعی به استثمار توده ها نیز فروگذار نمیکند .^۶

عملکرد سرمایه داری

مأموریت تاریخی بورژوازی در دو گفته لنین خلاصه شده است :
افزایش در نیروهای تولیدی کار اجتماعی و اجتماعی کردن کار .^۷ —

وظیفه پیش از این در مقیاس جهانی ، تکمیل شده است . در شوروی ، انقلاب موانع موجود بر سر راه رشد نیروهای تولیدی را از بین برد ، به آثار فتودالیزم پایان بخشید و سبب ایجاد يك امتیاز انحصار تجارت خارجی گردید که از رشد نیروهای تولیدی کشور در برابر فشارهای ویرانگر سرمایه داری جهانی حمایت میکرد . همچنین به رشد نیروهای تولیدی نیروی شگرفی بشکل مالکیت دولتی و سائل تولید بخشید . در چنین شرایطی ، کلیه موانع موجود بر سر راه مأموریت تاریخی سرمایه داری — یعنی اجتماعی کردن کار و تمرکز و سائل تولید که شرایط ضروری برقراری سوسیالیسم است — و بورژوازی قادر به فراهم آوردن آن نبود — از بین رفت . شوروی پس از انقلاب اکتبر در برابر تکمیل مأموریت تاریخی بورژوازی قرار گرفت .

حتی در کشورهای پیشرفته نیز وظایف بورژوائی خاصی وجود دارند که يك انقلاب پرولتری پیروزمند باید آنها را به انجام رساند . برای نمونه ، در برخی از قسمت های آمریکا (که عمدتاً کشاورزی است) رشد نیروهای تولیدی در نظام سرمایه داری با موانعی روبرو است ، یعنی تولید اجتماعی و تمرکز و سائل تولید هنوز تحقق نیافته است . اما از آنجا که نیروهای تولیدی آمریکا بطور کلی بسیار پیشرفته اند این وظایف بورژوائی فرعی هستند و در مقایسه با فعالیت برای ایجاد جامعه سوسیالیستی از اهمیت کمتری برخوردارند . بدینسان برای نمونه ، برقراری تولید اجتماعی و تمرکز و سائل تولید در جایی که این تمرکز هنوز وجود ندارد ، از یکسو با ایجاد پرولتاریا و از سوی دیگر با سرمایه فراهم نخواهد شد . کارگران از همان آغاز از وسائل تولید خود جدا نخواهند شد . برعکس ، تکمیل وظایف بورژوازی در شوروی پس از انقلاب اکتبر با سطح پائین درآمد ملی آن کشور یک مسئله اساسی و مرکزی بود . در آمریکا افزایش و سائل تولیدی جدید که برای اجتماعی کردن کار ضروری بود می توانست با بهبود سطح زندگی توده ها ، با تقویت نقش عقیده در انضباط تولید ، با استحکام کنترل کارگری ، با تحلیل تفاوت روز افزون درآمد بین کارگران فکری و یدی و غیره همراه باشد . اما آیا میتوان اینها را در کشوری عقب مانده و در تحت شرایط محاصره بدست آورد ؟ آیا میتوان انضباط کاری را که عمدتاً بر اساس عقیده است و آنهم هنگامی که سطح

تولید بسیار بائین است ترویج نمود؟ آیا میتوان انباشت سریعی کسه بدلیل عقب ماندگی کشور و فشار سرمایه داری جهانی ضروری است؟ بدون تقسیم جامعه به گردانندگان امور کلی جامعه و کسانی که توسط آنها اداره میشوند، یعنی اداره کنندگان نیروی کار و اداره شوندگان، به انجام رسانید؟ آیا چنین تقسیم، میتواند پیش از آنکه، کسانی که بر تولید تسلط هستند، بر توزیع تولید نیز به نفع خود تسلط یابند؟ پایان پذیرد؟ آیا يك انقلاب کارگری در يك کشور عقب افتاده و منزوی در دنیای سرمایه داری جهانی پیروزمند، میتواند چیزی بجز "لحظه‌ای در روند" رشد سرمایه داری باشد، هرچند طبقه سرمایه‌دار سرنگون گردد؟

چرا برنامه پنجساله اقتصادی حاکی از تبدیل کردن دیوانسالاری به يك طبقه حاکمه است؟

در فصل اول و دوم دیدیم که شروع برنامه پنجساله اقتصادی نشان دهنده نقطه تحولی در رشد روابط توزیع، در رابطه بین انباشت و مصرف، در بازاری کار و سطح زندگی کارگران، در تسلط بر تولید، در حقوق قانونی کارگران، در ارگانهای کار اجباری، در رابطه کشاورزان با وسائل تولید، در افزایش شگرف مالیات کل فروش و بالاخره در ساختار و تشکیلات ماشین دولتی بود. واقعیت صنعتی کردن و اشتراکی کردن، برای توده‌هایی که آرزوهایشان را در آن تحقق یافته می‌دیدند و حتی برای توهّمات خود دیوانسالاران نیز تبدیل به يك تضاد تمام عیار گردید. آنها تصور میکردند که برنامه پنجساله اقتصادی، شوروی را به سرعت در جهت سوسیالیسم پیش میبرد. اگر چه این نخستین باری نیست که در تاریخ، نتیجه اعمال بشر در تضاد آشکار با آرزوها و خواستههای او قرار گرفته است.

چگونه میتوان به این پرسش که چرا برنامه پنجساله اقتصادی چنین نقطه تحولی بود پاسخ داد؟